دين و سياست

حمزه نظرپور, شماره اشتراك 1725

ضرورت وجودى بعد سياسى اسلام

سياست يعنى برنامه ريزى كلان براى اداره امور يك جامعه. حكومتى كه قصد زعامت جامعه را دارد بايد براى تحقق اهداف خود, يك برنامه ريزى درست ارائه دهد. اين برنامه ريزى كلان بايد حافظ مصالح همگان بوده و ضمانت اجراى عدالت اجتماعى را عهده دار باشد.

مردم آزاد آفريده شده اند, بنابراين در زندگى حق انتخاب دارند, اما اين حق انتخاب گاهى موجبات برخورد و كشمكش را ايجاد مى كند. اين جاست كه قانون مرز تصرفات هريك از آحاد مردم را معين مى كند. ضمانت اجراى صحيح قانون را نيز زمام داران سياسى حكومت بر عهده دارند. البته ضمانت اجرايى اين طرح, مستلزم سه شرط اساسى است كه عبارت اند از: (توان, عدالت و آگاهى لازم.)1

اين حقيقت كه در هر اجتماع كوچك يا بزرگ پاره اى از مشكلات جمعى وجود دارد كه نيازمند تصميم گيرى كلى است, انسان ها را به پذيرش مقوله رياست ترغيب كرده است. نكته دانستنى اين كه مسئله سياست و اقتدار سياسى, از گذشته تا به حال, مورد توجه متفكران و دانشمندان بزرگ بوده است. كتاب هايى مانند (جمهوريت) نوشته افلاطون و (سياست) تأليف ارسطو, شاهد ادعاى ماست.

از طرفى با مراجعه به آيات و روايات, اين نكته آشكار مى شود كه دين اسلام مسلمانان را به تشكيل حكومت فرا نخوانده است, زيرا ـ همان طور كه مفسر گرامى, مرحوم علامه طباطبائى(ره),2 بيان كرده اند ـ مردم بنابر ضرورت به تأسيس اعتبار رياست و مرئوسيت مبادرت مى ورزند و براى تمشيت خود, به شخصى اقتدار سياسى مى بخشند. با وجود اين آيا مى توان گفت كه دين اسلام راجع به حكومت و سياست به عنوان واقعيت ضرورى جامعه بشرى بى توجه بوده است؟ آيا تعاليم اسلامى يكسره به حيات فردى بشر محدود شده و تنظيم روابط اجتماعى و نحوه سياست را به انسان ها وانهاده است؟ اين قبيل پرسش ها در نهايت بيانگر يك پرسش است كه آيا اسلام داراى بينش و انديشه سياسى است يا خير؟ پاسخ اين است كه گرچه اسلام به اصل وجود حكومت به سبب ضرورى بودن آن دعوتى نكرده, اما در باب روش حكمرانى, اظهارنظر نموده است; چنانچه راجع به معاشرت ها و روابط خانوادگى, روابط اجتماعى و… قوانينى را لحاظ كرده است.

جايگاه سياست در دين

(ديانت همان سياستى است كه مردم را از اين جا حركت مى دهد و تمام چيزهايى كه به صلاح ملت است و به صلاح مردم است, آنها را از آن راه مى برد كه صلاح مردم است, كه همان صراط مستقيم است.3)

ما شيعيان معتقديم كه سياست ما عين ديانت ما است, زيرا هر پديده اى در عالم هستى اثرى از خود به جاى خواهد گذاشت كه ماهيت آن را به خوبى ثابت مى كند. بر همين اساس مى توان دوام اسلام را در طول تحوّلات شكننده تاريخ, نشانگر اين واقعيت دانست كه سياست در همه اصول و فروع آن, عين اسلام است. اثبات اين مدعا كه اسلام دينى است اجتماعى و قلمرو آن گسترده تر از حيات فردى و مشتمل بر تنظيم روابط اجتماعى و سياسى است, از دو راه امكان پذير است:

الف. روش استقرا و تفحص; به اين معنا كه به سراغ كتاب و سنّت رفته و تعاليم دينى را در ابواب مختلف فقهى بررسى كنيم;

ب. راه دوم, تمسك به برخى اوصاف دين اسلام است; مانند (دين كامل), (دين خاتم) و اين كه كتاب آسمانى اين دين, (تبياناً لكلّ شىء)4 است كه به لحاظ عقلى و منطقى, مستلزم دخالت آن در قلمرو مباحث اجتماعى است. اين طريقه استدلال, ميان كمال دين و گسترش دستورات آن راجع به مباحث اجتماعى, ملازمه برقرار كرده و فقدان دين در عرصه اجتماع و سياست را دليلى بر كاستى آن قلمداد مى كند.

ادله قائلين به عدم جدايى دين از سياست

به نظر مى رسد پيش از ورود به بحث, مطالبى را در زمينه تئورى جدايى دين از سياست و خاستگاه آن ارائه دهيم.

مخالفان جدايى دين از سياست به سه دسته تقسيم مى شوند.5

1. دسته اول, عده اى از مسلمان ها هستند كه به فقدان تعاليم خاص اسلام در زمينه سياست گرايش دارند;:

2. دسته دوم, نتايج منفى حكومت دينى را مايه انكار خويش قرار مى دهند و تجربه تاريخى تشكيل حكومت دينى را نفى مى كنند;

3. دسته آخر, گروهى هستند كه مرجعيت دين را در امور اجتماعى و سياسى نمى پذيرند. اين گروه مرجعيت دين را انكار و از حكومت سكولار دفاع مى كنند. اين افراد اگرچه اسم سكولار را بر خود نمى گذارند, ولى در واقع با اساسى ترين ايده (سكولاريسم) هم ساز هستند, چرا كه به بى نيازى از دين در عرصه هاى گوناگون نظر داده اند.

البته سكولار را نبايد به جدايى كامل دين از سياست معنا كرد, زيرا اين تنها يكى از نتايج آن است و به معناى ستيز با دين نيست, بلكه قلمرو آن را محدود مى كند. اين عده معتقدند دايره حضور دين در عرصه هايى است كه پاى عقل آدمى به آن جا نمى رسد. پس سكولار بودن مى تواند با اعتقاد به خدا, معاد و… جمع شود.

مبناى سكولاريسم, پذيرش عقلانيت سكولار است و مقصود از عقلانيت سكولار, نگرش جديدى در باب قلمرو دين و مرجعيت آن از يك سو و جايگاه عقل و دانش بشرى از سوى ديگر است.

ادغام دين و سياست در اسلام, از زمان شخص پيامبر آغاز شد و با قوانين سياسى و حقوقى, جهت خاصى پيدا كرد. بعد از هجرت نبى اكرم از مكه به مدينه, سياست عملى پيامبر(ص) به صورت حكومت, تجلى يافت و وى رهبرى سياسى و در عين حال دينيِ جامعه آن زمان را بر عهده گرفت و نيز تاريخ اسلام شاهد جنبش هاى سياسى فراوانى بوده كه منشأ دينى داشته اند.

پيش فرض هاى تئوريك مكتب سكولاريسم

براى ارائه ادله قائلين به عدم جدايى دين از سياست, بايد مؤلفه هاى سكولاريسم را شناخت و آنها را مورد بررسى و نقد قرار داد. ابطال هريك از اين مؤلفه ها, اثبات ادله قائلين به عدم جدايى دين از سياست است. در اين جا به مهم ترين پيش فرض هاى تئوريك اين مكتب اشاره مى كنيم:

1. عقل محورى: اين ديدگاه, به عقل بسنده كرده و امور ماوراءالطبيعه را انكار مى كند, در حالى كه در دين اسلام, عقل جايگاه والايى دارد. حتى در روايات از آن به عنوان حجت باطنى انسان ياد شده است, اما به طور مطلق مورد توجه نيست. نشانه هاى اين ادعا اين است كه عقل در كنار همه ادله يعنى قرآن, سنت نبوى و اجماع بزرگان قرار گرفته و معتبر است.

2. انسان مدارى (اومانيسم): از منظر اين مكتب, همه چيز براى بشر است و اگر قوانين اجتماعى, سياسى و… در تضاد با انسان باشند, محكوم به شكست اند, اما از ديدگاه اسلام هرچند انسان گل سرسبد جهان خلقت است, لكن زمانى داراى اجر و قرب است كه در چهارچوب قوانين الهى قدم بردارد. در غير اين صورت ممكن است به پايين ترين درجه انسانيت سقوط كند و حتى از حيوانات هم پست تر شود. قرآن كريم راجع به اين گونه افراد مى فرمايد: و اين نص (لهم آذان لايفقهون بها و لهم اعين لايبصرون بها اولئك كالانعام بل هم اضل).6

3. علم گرايى (سيانتيسم): پس از دوران سياه حاكميت حاكمان كليسا كه در جوامع علمى از دين چهره زشتى به نمايش گذاشته بودند و نيز برخوردهاى شديد با دانشمندان و نوآوران در طى چند دهه پس از رنسانس و رفورم دينى, دانشمندان علوم تجربى در يك عمل شتاب زده, براى علم, قوانين فوق العاده اى را تبيين كرده و خصوصاً توجه خاصى به علوم تجربى و نفى ماوراى طبيعت نمودند.

شهيد مطهرى(ره) در اين باره چنين مى نويسد: (نقطه عطف در عصر جديد, به وسيله گروهى كه در رأس آنها رنه دكارت و بيكن بود, صورت پذيرفت. و حرف آنها اين بود كه روش قياسى و عقلى در علوم بايد جاى خود را به روش حسى و تجربى دهد… پس از اين جريان فكرى, اين ايده براى برخى پيدا شد كه روش قياسى قابل اعتماد نبوده و اگر علمى در دسترس تجربه و آزمايش عملى نباشد, بى اساس است و چون مابعدالطبيعه قابل آزمايش نبود, پس معتبر نيست; يعنى اين گروه دور اشرف علوم خط قرمز كشيدند….)7

برخلاف معتقدات اين عده, علم در ميان مسلمانان و دانشمندان دينى از حمايت ويژه اى برخوردار بوده است; بدين معنا كه در همان سال هايى (قرون5و6) كه دانشمندان تحت فشارهاى حاكمان كليسا قلع و قمع مى شدند, دوران شكوفايى علم در جامعه مسلمانان فرا رسيده بود تا اندازه اى كه بسيارى از پيشرفت هاى علوم پزشكى در آن دوران صورت گرفت و حتى از جوامع لائيك و غربى براى فراگيرى مسائل پزشكى به بلاد مسلمانان روى مى آوردند.

4. اباحى گرى (آزادى بى حد و مرز): از ديگر گرايش هاى اين مكتب آزادى مطلق و عدم تقيد به دستورات دينى است. اين ديدگاه را هيچ دينى نمى پذيرد, حتى اديانى كه آسمانى نبوده و زاده بشراند, براى پيروان خود حدودى را قائلند.

طبيعتاً هيچ عاقلى نمى پذيرد كه جامعه فاقد خط قرمز باشد, چرا كه قوام جامعه به ايجاد محدوديت هايى است كه سودش متوجه آن جامعه مى شود; مانند مجازات هايى كه براى جنايت كاران و دزدان و متجاوزان به حقوق ديگران تنظيم شده است.

علل پيدايش جدايى دين از سياست در جهان اسلام و مسيحيت

دشمنان اسلام با تهاجم فرهنگى به پايگاه اعتقادى مسلمانان و با استفاده از تبليغات عوام پسند و بسيار مرموز, به گونه اى عمل كردند كه حتى از ميان خود مسلمانان مشتريان خوبى پيدا كردند, به طورى كه حتى برخى دانسته يا ندانسته, آلت دست قرار گرفتند و يا اينكه به گونه اى حركت كردند كه در جهت سياست دشمنان قرار گرفت. مضافاً اين كه (عدم درك مفهوم عمل به سياست در اسلام, باعث كناره گيرى از صحنه سياست و بيزارى جستن از دخالت در امور جامعه گرديد و همين امر زمينه اى شد تا استعمار بتواند با جذب ناآگاهان, به حيات ننگين خود ادامه داده و منطق بى اساس خويش را به عنوان يك ارزش در جهان مطرح كند. البته بعد از استقرار حكومت اسلامى در ايران يك دگرگونى اميدواركننده اى در جهان روى داده است, ولى هنوز تا مقصد موعود فاصله زيادى داريم.

از سوى ديگر دشمن با همه توان در جبهه مقابل ايستاده و فرصت طلبانه مترصد است تا به طور كلى به وسيله عوامل نفوذى و يا از هر طريق ديگرى ضربه خود را به مسلمانان و تشكيلات آنان وارد سازد.)8

علل گرايش مسلمانان به سكولاريسم

1. تبليغات و خلأ: از زمان حضرت آدم(عليه السلام) تا غيبت امام زمان(عج), اين واقعيت كه عواملى اجازه ندادند سياست جهان و جامعه اسلامى در دست اهلش قرار گيرد, خلأيى را به وجود آورد كه شعار اسلام منهاى سياست, قابل قبول واقع شد و بر افكار مسلمانان عميقاً تأثير نهاد. امام خمينى(ره) در اين باره مى فرمايد: (مؤسسات تبليغاتى استعمارى وسوسه كرده كه دين از سياست جداست… متأسفانه عده اى باور كرده و تحت تأثير قرار گرفته اند….)9 ناگفته نماند كه پس از انقلاب شكوهمند اسلامى در ايران, اين تفكر تا حدود بسيار زيادى رنگ و توان خود را از دست داد, با وجود اين, بر اثر حاكميت استعمار بر تعدادى از كشورهاى اسلامى, هنوز عملاً بر آن پافشارى مى شود.

2. عدم آگاهى از تاريخ: از ديگر عواملى كه زمينه را براى تأثير شعار جدايى دين از سياست آماده نمود, آگاه نبودن به شرايط تاريخى بوده كه علت عدم استقرار فراگير حكومت اسلامى را در زمان ائمه(عليهم السلام) به طور كامل معين نكرده است. همين عدم آگاهى از تاريخ, زمينه ديگرى را به وجود آورد تا آن جا كه حتى مسئله حكومت و سياست به دست فراموشى سپرده شد.

3. در خطر بودن منافع استعمار: اين واقعيت براى آنان كه مغرضانه به موضوع نمى نگرند, روشن است. ولى بد نيست بدانيم سياستى را كه استعمارگران دنبال مى كنند, با اصل و روح اسلام به طور كلى متضاد است. (اسلام از همان ابتداى خيزش جهانى خود, با اين گونه منافع ضد انسانى مخالف بوده و پرچم دار اين مخالفت پس از انبيا و ائمه(عليهم السلام) علما بوده اند. بنابراين براى برداشتن اين مانع بزرگ, به جاى اينكه علما را در درجه اول مورد هجوم قرار دهند, اسلام را كه در قلوب مؤمنين رسوخ كرده بود, مورد هجوم قرار دادند.)10

امام خمينى(ره) مى فرمايد: (آنان قدرت اسلام را ديدند كه بر اروپا سلطه پيدا كرده, دانستند كه اسلام واقعى با اين بساط مخالف است. نيز به دست آوردند كه روحانيون واقعى را نمى توان تحت نفوذ خود درآورند…, لذا از روز اول كوشيدند اين خار را از سر راه سياست خود بردارند….)11

4. ترس از اسلام: (پس از فتح اسپانيا توسط طارق بن زياد, تا حدود 700سال مسلمين در آن جا به آموختن علم, دانش, عمران و آداب اسلامى پرداختند. اين توسعه آنان, دانشمندان اروپا را به تعجب واداشت. دشمنان از اين پيشرفت اسلام در قلب اروپا احساس خطر كرده و با ايجاد مراكز فساد, جوانان را به دام كشيده و با تهاجمى نظامى به حكومت 700ساله آنان پايان دادند. و براى جلوگيرى از اين خطر, تهاجم فرهنگى همه جانبه را تدارك ديدند و با قرار دادن مهره هاى مورد نظر خود در كشورهاى اسلامى, سياست اسلامى را در ذهن ها مسخ كردند.)12

علل گرايش مسيحيت به سكولاريسم

1. رفتار خشن كليسا نسبت به مخالفان: رفتار خشن كليسا نسبت به مخالفان خود, در پيدايش سكولاريسم و عرفى شدن جامعه و دين مؤثر بوده است. كليساى مستبد به جاى برخورد عاقلانه با مخالفان, به تشكيل محكمه هاى تفتيش عقايد و محاكمه هاى بسيار سنگين همانند سوزاندن بدعت گذاران اقدام كرد. طبق گفته ويل دورانت, از سال 1480 تا 1488 ميلادى, 8800 تن سوزانده و 96494 تن به كيفرهاى مختلف محكوم شدند.13

2. نهضت رفورميسم: اصلاح دينى كه منادى انديشه خصوصى دين و اختصاص قلمرو دين در تنظيم رابطه انسان با خدا و حذف آن از صحنه اجتماع و سياست مى باشد, در زمينه سازى, رشد و توسعه تفكر سكولاريستى نقش به سزايى داشته است. خوب است بدانيم كه اين جريان توسط مارتين لوتر و كالون به تدريج در راستاى كاهش نفوذ مذهب و دين در شئون زندگى اجتماعى به ظهور پيوست. مذهب پروتستانيسم, زاييده اين نهضت است.14

3. فساد مالى و اخلاقى: تجمل گرايى, فساد مالى, فساد اخلاقى, انبوه سازى, ثروت هاى شخصى و باد آورده, ايجاد فاصله هاى طبقاتى, شكم بارگى هاى آشكار به جاى ساده زيستى و گزينش حداقل زندگى متوسط و… در اعراض مردم از دين و به حاشيه راندن آن از صحنه زندگى مؤثر بوده است.15

4. ناتوانى كليسا در حل شبهات كلامى و فلسفى: عدم مصونيت متون دينى مسيحيان از تحريف, نارسايى تعاليم انجيل ها, پارادوكس بين دستاوردها و آموزه هاى مسيحيت همانند تضاد تثليث با بديهيات عقلى و ضعف آنها نسبت به تبيين عقلانى باورهاى دينى, رويارويى دين مسيحيت با يافته هاى نوين علمى و تعارض هاى آشكار ميان فرضيه هاى علمى با عقايد دينى, از جمله عوامل ناتوانى كليسا در پاسخ گويى به شبهات و در نتيجه گرايش به سكولاريسم مى باشد.16

پى نوشت ها:

1) محمدهادى معرفت, مقاله رهبرى و زعامت سياسى در اسلام.

2) تفسير الميزان, ج3, ص144, ذيل آيه 26 از سوره آل عمران.

3) صحيفه نور, ص218.

4) نحل(16) آيه 89.

5) اينارمولند, سياست و ديانت, ص46.

6) اعراف(7) آيه 179.

7) مجموعه آثار, ج5, ص136.

8) محمدرضا حيدريان, سكولارها چه مى گويند؟, ص10, با اندكى تصرف.

9) ولايت فقيه, ص171.

10) محمدمهدى افتخارى, حكومت و فلسفه سياسى, ص450.

11) ولايت فقيه, ص107.

12) مرتضى مطهرى, حق و باطل, ص84, با اندكى تصرف و تلخيص.

13) تاريخ تمدن, ج6, ص36.

14) محمدمهدى افتخارى, همان, ص242.

15) ويل دورانت, تاريخ تمدن, ج6, ص8 و24.

16) دامپى ير, تاريخ علم, ترجمه عبدالحسين آذرنگ, ص130, با اندكى تغيير.